



فابل در ادبیات فارسی

قسمت شانزدهم

شهرت کریلوف

گفته‌اند که شهرت عموماً حکم سایه را دارد در موقع غروب آفتاب، یعنی وقتی آفتاب عمر به غروب نزدیک میشود همچنانکه سایه‌ها بلند میگردد شهرت آدمیان نیز در موقع غروب وافول عمرشان درازی و وسعت حاصل میکند.

کریلوف با فابل‌های خود در فتره در میان هموطنانش دارای شهرت و آوازه‌ای گردید چنانکه حتی نامش بگوش تزار روسیه الکساندر اول (۱۸۰۱ - ۱۸۲۵) میلادی رسید و تزار مخارج چاپ اولین مجموعه فابل‌های او را بعهده شناخت و همین کار نیز بموجب شهرت شاعر مبلغی افزود.

پس از الکساندر برادرش نیکلای اول بسلطنت رسید (۱۸۲۵ - ۱۸۵۵ میلادی) و او نیز کریلوف را مشمول عواطف خاص قرار داد. نوشته‌اند که در سال ۱۸۳۵ کریلوف توانست آخرین فابلی را که ساخته بود «جناب اجل» عنوان داشت و در گوشه کیف او را خود خوابانیده بود و جرأت انتشار آنرا نداشت و میترسید که اسباب غوغا و هیاهوی ارباب مناصب و مقامداران و جناب اجل‌ها گردد در حضور تزار بخواند. احدی جسارت نوزید که صدای ابراد را بلند سازد و کریلوف از این پیشامد مساعد استفاده کرد و آن فابل را انتشار داد و در مجموعه فابل‌های خود بچاپ رسانید.^۱

در سال ۱۸۳۱ میلادی همین امپراطور یعنی نیکلای اول هنگامی که خواست عبدی

* آقای استاد سید محمدعلی جمالزاده از نویسندگان دانشمند و صاحب‌نظر معاصر.

شایانی بدلبر خود بدهد مجسمه کريلوف را باو هديه نمود و اين خود ميرساند كه در آن تاريخ كريلوف داراي چه مقام منيعي گرديده بود.

امپراطريس روسيه گران دوشس ماري هم كه مانند شاه بانوي نازنين خود ماعليا حضرت فرح ديبي پهلوي حامي ادب و هنر و زيبائپهاي گوناگون بود كريلوف را مشمول عنايات خود ساخته اند و حتى اورا بر كنار ميز غذا خوري خاصان خود مي نشانيد و باو افتخار هم صحبتي ميداد و هنگامي كه كريلوف مريض بستري بود تعليمات مؤكد در پرستاري و مراقبت اوصادر نمود و كريلوف نيز همينكه بهبود يافت بر رسم حقشناسي قابل مخصوصي كه «گل گندم» عنوان دارد ساخته و تقديم پيشگاه آن زن بزرگوار نمود.

داستان خارج از موضوع:

چون اين گفتار بدينجا رسيد حقيقت آنست كه در بنم آمد كه يكي از سوانح زندگاني كريلوف را نگفته بگذارم و بگذرم.

نوشته اند كه شعرا و نويسندگان در منزل يك تن از صاحبان ذوق و قلم بنام درجاوين جمع ميشدند و انجمن ادبي تشكيل ميدادند و هر كس قطعه اي را كه بنظم و يا به نثر نوشته بود براي حضار ميخواند، در يكي از آن مجالس كريلوف هم وعده داده بود كه خواهد آمد و يكي از قابل هاي خود را براي ياران خواهد خواند ولي كريلوف خيلي دير رسيد و موقعي وارد شد كه حضار مغلوب خستگي و كسالت گرديده بودند و ديگر گوش شنوائي براي شنيدن قطعات تازه اي نداشتند و بي ادبي ميشود مانند دراز گوش و اما مانده منتظر چشي بودند كه فاتحه مجلس را خوانده و راه منزل خود در پيش گيرند. اما ناگهان كريلوف وارد شد و در بغل يك تن از دوستانش موسوم به خووستوف قرار گرفت. حضار به نهمپازه افتاده بودند و يك تن از رفقا نمايشنامه اي را كه ساخته بود و گوئي پايان نداشت قرائت ميكرد. آنگاه بنا شد كه كريلوف هم چيزي بخواند. بناي خواندن فابلي را گذاشت كه تازگي ساخته بود «سوپ ماهي كارداميان» عنوان داشت بسا نمايشنامه و نمايشنامه نويسي كه ذكرش گذشت نهايت مناسب را داشت و صدای خنده در زير طاق انجمن ادبي پيچيد و طولی نکشيد كه نه تنها كمترين اثری از كسالت و خستگي باقی نماند بلكه معلوم بود كه حضار بارغبث و شوق هر چه تمامتر مايلند كه باز قطعات ديگري از كريلوف را بشنوند و لذت ببرند.

اين داستان مرا بياد آنچه اخيراً از يك تن از دانشمندان هموطن شنيده بودم انداخت حكايث ميكرد كه يكي از دوستانشان كه شاعر هم بود در تهران مريض و بستري بود و به مصاحبت

شادروان استاد بدیع الزمان فروزانفر بر عیادتش رفتند. ایام سوگواری تاسوعا و عاشورا بود و
مریض در زیر کرسی لمیده بود. بارود یاران بخود آمد و حرکتی کرده نشست و بمحض اینکه
تعارفهای مرسوم و خوش و بشهای معلوم رد و بدل شد و مانیز پهلوی یکدیگر در سمت دیگر
کرسی قرار گرفتیم میزبان بسخن در آمده گفت امروز سوگواری امام سوم شیعیان است و نظر
بارادت بسیار محکمی که بآن حضرت دارم چون فرصتی هم در پیش بود مرثیه‌ای ساختم که تا
بحال برای احدی حتی برای اهل خانه نخوانده‌ام و دلم میخواهد اولین بسار برای دوستان
بسیار عزیزم که مرا سرفراز فرموده بسراغم تشریف آورده‌اند بخوانم و اوراقی را بزرگی و
طول و عرض روزنامه اطلاعات از طاقچه‌ای که در پشت سر نزدیک بدستش بود برداشت و عینک
را بچشم زد و آب دهان را قورت داد و مشغول خواندن گردید.

ما میدانستیم که رفیقمان یک پاهم شاعر است ولی منتظر نبودیم که در آن روز در آن
ساعت بی مقدمه با چنان طومار بی پایان و رنگبار شاعرانه‌ای روبرو بشویم. چاره‌ای جز تسلیم
نبود و با چهار گوش مشغول شنیدن شدیم. شعری بود بسیار طولانی و با بنی امیه شروع میگردد
و معلوم بود که کم کم به کوفه خواهیم رسید و قدم به قدم بکنار رودخانه فرات و بوقایعی خواهیم
رسید که هر شیعه شیر پاک خورده‌ای صدها بار اشک ریزان شنیده است و از بردارد.

میزبان محترم دنیا و مافیها را فراموش کرده بود و ماشین خودکارش بکار افتاده بود و
ابیات و مصاریع مانند سیلی که سدی را درهم شکسته و روان شده باشد از شکساف میان دو
لبش بیرون میریخت و معلوم بود که تا به حشر جریان و فوران نخواهد داشت. در همان حال
بخاطر آمد که ظهر است و بار فیهم برای ناهار در منزل یکی از دوستان که در شمیران باغ و
خانه دارد میهمان هستیم و باید خود را بدانجا برسانیم و لهذا بطور پنهانی با آرنج به پهلوی
فروزان فرزندم که مبادا میهمانی را فراموش کرده باشد. بمحض اینکه آرنجم را در پهلو خود احساس
کرد مانند ماشینی که بیدار شده باشد دودست خود را از زیر لحاف کرسی در آورد و چون
آدمی که بخواهد جلو افعی مهاجمی را بگیرد ب حرکت انداخت و با صدای تضرع و
التماس خطاب بصاحبخانه گفت بس کن که با این شعر جگرم را آتش زدی و دیگر تاب و
توان شنیدن برایم باقی نمانده است و تا همینجائی که شنیدم برای سوگواری روح کافی است
و جانم را عزادار ساخته است... بس است... اینرا گفته و از جا برخاست و من هم برخاستم و
میزبان را طومار بدست گذاشته و خود را از آن ماتم سرا بیرون انداختیم. این داستان کما-
هو حقه میرساند که شادروان بدیع الزمان فروزانفر گذشته از فضل و کمال و فهم و درایت از
نعمت رندی هم نصیب و افری میداشته است.

کریلوف در عنایت اشتهار

برگردیم به کریلوف و افتخاراتی که نصیبش گردید. الکساندر اول حقوق و مقرری در حقش برقرار داشت و امپراطریس تصویر او را در آلبوم خود وارد ساخت و در ایامی که در نزد مسیحیان «هفته مقدس» خوانده میشود یک دسته گل برایش فرستاد. کریلوف بقدری از این عنایت امپراطریس متاثر گردید که وصیت نمود در موقع کفن و دفن آن دسته گل را با او به خاک بسپارند.

در کتابهایی که درباره او نوشته اند میخوانیم که هر جا که فابلهای او را بخوانند هموطنانش از هر طبقه ای که باشند با نهایت رغبت و مسرت گوش میدهند و صورتشان برافروخته میگردد و در قیافه آنها شعله ای درخشان میشود که میرساند مطالب را خوب می فهمند و از آن لذت میبرند و همین خود بهترین علامت نبوغ است برای یک نفر نویسنده یا شاعر.

چنانکه میدانید گوگول^۱ یک تن از مشهورترین نویسندگان روسیه بشمار میرود. وی ۸ سال پس از وفات کریلوف بدنیا آمد. وی درباره فابل های کریلوف شرحی نوشته که معروف است و از آن جمله گفته است که «فابل های کریلوف که حکم میراث ملت را پیدا کرده است کتابی است پراز حکمت و درایت عامه و هسریک از فابل های او دارای منبعی است تاریخی... تمام نیروی روح ملی ما بنحو اکمل در آثار این نویسنده نهفته است... کتابش درسهایی است برای تمام طبقات ملت روس. از بالاترین مقامها گرفته تا ساده ترین عملهای که در پائین ترین درجات اجتماع کار میکند. هیچ شاعری تاکنون نتوانسته است که افکار خود را بدین روشنی و وضوح که هر کس بتواند بفهمد و استفاده نماید بیان نماید... بقدری آنچه را نوشته درست و بیجا نوشته است که یک کلمه آنرا نمیتوان تغییر داد. تمام نشیب و فراز و پیچ و تاب و اندیشه اش را حتی افکار فرار و نهانی خود را بقوه بیان بروی کاغذ میآورد...»

کریلوف از جمله کسان معدودی است که مدتی قبل از آنکه از دنیا برود باوج افتخار رسید و از لحاظ ادبی آثارش بصورت «کلاسیک» درآمد و چنانکه میدانید چنین موهبتی نصیب کمتر نویسنده و شاعری شده است.

روز دوم ماه فوریه سال ۱۸۳۸ میلادی که هفتاد سال از عمرش میگذشت پنجاهمین سال عمر ادبی او محسوب گردید. آن روز تمام فضلا و ارباب قلم و اصحاب فکر و اندیشه جشن بزرگی گرفتند و برای این کار طالار معروف «مجمع اشرف»^۲ اختیار نمودند. سیزدهتن از مشاییر نویسندگان و شعرا در آنجا حضور داشتند و دونفر را مامور ساختند که بروند کریلوف را بدانجا بیاورند. بمحض اینکه وارد شد وزیر فرهنگ موسوم به کنت اوواریوف دستخط امپراطور را که بافتخار کریلوف صادر شده بود قرائت نمود و نشانهای عالی درجه ای را که امپراطور اعطا نموده بود باو تقدیم کرد. در سر خوان ناهار کریلوف را در مقابل مجسمه

خود که در میان مقداری گل و سبزه قرار داده بودند نشانیدند و هکذا يك جلد از فابلهايش را که بصورت مجللی جلد و صحافی کرده در وسط تاجی از شاخهای غار که در نزد فرنگیها علامت افتخار است قرار داده بودند.

ریاست آن مجلس با شخص شخیصی بود بنام اولی تین که عضو مجلس مشاوره امپراطوری بود و آوازخوان معروف موسوم به پطروف اشعاری را را که شاهزادهای موسوم به وی یازمسکی ساخته و کنت ویلهورسکی بصورت موسیقی در آورده بود بصدای بلند خواند و پس از هر بیت حضار دست میزدند و هورا میگویند.

ژوکوفسکی شاعر معروف ۴ جام شراب خود را بلند نموده بسلامتی و شادابی ادبیات روسیه نوشید و خطابه کوتاهی ایراد کرد که ترجمه اش بزبان ساده چنین میشود: وی خطاب به کریلوف گفت:

«ما سپاسگزار تو هستیم که آن همه لحظات پراز سعادت مندی بما بخشیده ای. ما سپاسگزار تو هستیم که به جوانان ما و به نسل گذشته و نسل امروز و نسل فردا یاد دادی که زبان روسی را دوست بدانند و زبان روسی را بفهمند و علوم مقام آنرا دریابند و آن همه درسهای سودمند درباره عقل و حکمت بآنها آموختی. ما از جانب ملت روس از تو سپاسگزاری میکنیم که با اشعار خود روح او را روشن ساختی. ما سپاسگزار تو هستیم که دارای آثاری هستی که شهرت جهانی پیدا کرده است و برای وطن ما حکم يك گنجینه واقعی را دارد.»

از آن روز بعد کریلوف دیگر دست بقلم آشنا نساخت و چنانکه مذکور افتاد در صبح روز نهم نوامبر ۱۸۴۴ میلادی (۱۳۰) سال پیش از این وفات نمود.

کریلوف آمرزیده خدائی است. چون کاری را انجام داد که سودمند نبود و بکار مردم میخورد و تن و روان مخلوق را آسایش میبخشید و او چنین کاری را با عشق انجام داد.

۱- نوشته اند که وقتی شاعر و نقاد ادبی مشهور فرانسوی بوالو (که ذکرش گذشت) قطعه شعری با عنوان «لانوبلس» (بالام مکسور) (یعنی «نجبا و اشراف واعیان») ساخته بود و جرأت نکرده بود منتشر سازد اتفاقاً روزی در کاخ معروف ورسای اجازه یافت که آنرا در حضور پادشاه بزرگ فرانسه لوئی چهاردهم بخواند و پادشاه آنرا پسندید و همین موجب گردید که بوالو توانست آن قطعه شعر را منتشر سازد.

۲- Nicolas Gogol (۱۸۰۹ - ۱۸۵۲ میلادی)

۳- بزبان فرانسه A §mblee do la Noblesse

۴- Vasili Joukowski (۱۷۸۳ - ۱۸۵۲ میلادی) . وی معلم امپراطور روسیه

الکساندر دوم بود و باو تلقین کرد که روستائیان بنده و برده را (سیرفها را) آزاد سازد.